

حل اختلافات قومی مستلزم ایجاد دولت توانمند و ساختارهای ملی است

حل مسأله ملی بمثا به یک پدیده تاریخی و سیاسی در عصر ریسانس و جنبشهای روشنگری اروپا در سده های هجده و نوزده وارد گفتمان سیاسی شد و بعد از نیمه اول قرن بیست این موضوع با آغاز جنبشهای نجات بخش ملی و مبارزه خلقها بخاطر حق تعیین سرنوشت و رهائی از سلطه جابرانه استعمار، چون یک پدیده سیاسی و حقوقی در برابر قدرتهای استعماری قد برافراشت، اما بعد از فروپاشی سیستم استعماری جهانی و ظهور دولتها و نظامهای سیاسی جدید، حل مسأله ملی بحیث یک معضل داخلی در برابر رژیم های حاکم در کشورهای تازه به استقلال رسیده و بخصوص نظام های توتالیتر و تمامیت خواه قرار گرفت.

کشور ما افغانستان نیز از زمره ای آنعده کشورهای نهایت عقب مانده جهان سومی است که در جنب مشکلات عدیده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، تعدد اقوام، وجود ملیتهای گوناگون، باورهای متنوع (مذاهب) با سطح رفاه و انکشاف مختلف بزرگترین معضل تاریخی، سیاسی و حقوقی درین کشور را تشکیل میدهد. اما استبداد حاکم، فقر و فقرهنگی، بی سوادگی گسترده، مناسبات حاکم ارتجاعی، باورهای قرون وسطائی، تهی دستی و مجبوریتهای اقتصادی توده های عظیم در روند تکامل تاریخی این مرزبوم، رسیدگی به داعیه تساوی حقوقی ملیتها و اقوام ساکن درین کشور به شدت عقب مانده و سنتی را متاثر نموده است. که اینک موضوع رادر چها رچوب سیاستهای حاکم و نظام حقوقی در چند دهه گذشته در کشور متکثیر افغانستان که حل عادلانه مسأله اقوام و یا دستیابی به تساوی حقوق شهروندی (اتباع) در محور منافع طبقه حاکم به حاشیه قرار گرفته است مورد بررسی مؤجز قرار میدهم.

با فروپاشی سلطنت امان الله خان نخستین زمامدار مستقل افغانستان در جنوری (۱۹۲۹) و شکست برنامه ها و اهداف ترقیخواهانه وی بدست نیروهای ارتجاعی داخلی که حمایت و دسایس گوناگون ارتجاع شکست خورده جهانی را با خود داشت، افغانستان وارد یک مرحله دشوار ناشی از فقدان حاکمیت سیاسی مرکزی و آشوب های گسترده در سطح ملی گردید. اما با گذشت یک دوره اغتشاش، منازعات و بحران که در دوره زمامداری حبیب الله خان مشهور به پسر سقاء دامنگیر مردم گردید، سپهسالار محمد نادر که حمایت مناطق جنوبی را با خود داشت، با ورود در کابل به حکومت (۹ ماهه حبیب الله کلکانی از تبار تاجک خاتمه بخشیده و در (۱۶) اکتوبر (۱۹۲۹) اساس یک نظام خونتای دکتا توری و سرکوبگر را در تقابل اشکار با منافع اقوام و ملیتهای گوناگون در کابل بنا نهاد. دولت جدید که سیاست استبداد اتنیکی و تصفیه مخالفان و بخصوص مردم شمال را به ظن طرفداران کلکانی تا مرز اعدامها و دستگیریهای گروهی تعقیب می نمود، بمنظور استحکام پایه های حاکمیت خود، از هیچگونه قساوت، شکنجه و سرکوب مخالفان و بویژه نابودی سران اقوام دیگر دریغ نورزید و به گواهی تاریخی همین سیاست شونونیستی و سیکتاریستی رژیم موجب گردید تا نادر شاه مورد خشم و انزجار در افکار عامه قرار گرفته و در پاسخ به سیاستهای جنایتکارانه و سرکوب خشن و مستدام مخالفان سیاسی، اقلیتهای قومی و نژادی در (۸) نومبر (۱۹۳۳) در نتیجه یک سوء قصد به قتل رسید.

بعد از مرگ نادرشاه خانواده وی در رأس محمد هاشم بمنظور استمرار حاکمیت و قدرت مطلقه خانوادگی خویش که قدرت سیاسی را موروثی می پنداشت، محمد ظاهر برادرزاده نوجوان و بیخبر از امور حکومتداری خود را به قدرت رسانیده که با به قدرت رسیدن وی دورجدیدی از استبداد، سرکوب، تخویف، تعقیب و اجحاف به سردمداری و استشاره ای مستقیم هاشم که زمام داریت پرده و تصمیم گیرنده واقعی در اداره مستبد سلطنتی شمرده میشد آغاز گردید. رژیم در کابل طوریکه اذعان شد با انتقال کامل قدرت و اختیارات نامحدود بدست محمد هاشم، طیف گسترده از دستگیریهایی از میان مخالفان سیاسی، سران و منتقدین اقوام مختلف کشور آغا ز که در نتیجه آن تعدادی کثیری از افغانهای بی گناه و وطن دوست به اتهام توطئه علیه نظام و غیره در همین مقطع خونین و سیاه تاریخ معاصر کشور در زندانهای مخوف رژیم کشته و ناپدید گردیدند.

هكذا بعد از مرگ محمد هاشم کاکای شاه که به جلاد تاریخ کسب شهرت نموده بود، مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به نحوی در راستای استحکام دستگاه مهیب قدرت تکامل نمود که مناسبات حاکم سیاسی و بویژه نظام حقوقی به سود ساختارهای ارتجاعی فئودالی توسعه کسب نمود و بخشهای از قدرت مرکزی بدون مجوز حقوقی در حیطه ای صلاحیت بزرگان و حکمرانان غیر رسمی متمرکز شده و رژیم از همین اربابان محلی بمثابه ابزار خشن و بی رویه ایجاد رعب، دهشت و سرکوب در برابر اکثریت خاموش و بی دفاع استفاده می نمود. بگونه مثال دستگاه قدرت مرکزی یک فرد متنفذ را در میان یکی از اقوام محروم مورد تفتد قرار داده و با اعطای برخی امتیازات بوی چون بزرگ قوم، از نفوذ وی در راستای تنفیذ و تعمیل قدرت مرکزی به نحوی استفاده مینمود که اکثریت مطلق مردم آن منطقه در فقر، بی سوادی و در یک کلام در یک محرومیت کامل بسر میبردند و این پالیسی خدعه و فریب و یا سیاست دماغوژی در تمامی دوران سلطنت مطلقه تداوم کسب نمود. بعد از مرگ محمد هاشم این فیگور محیل و چهره خطرناک ماشین سرکوب رژیم سرداری، از می سال (۱۹۴۶) اوضاع حاکم سیاسی در تحت فشارها و تضییقات متنوع داخلی منجمله نارضایتی های همگانی، فقر گسترده، بحران اقتصادی ناشی از جنگ دوم بین المللی و هكذا تحت تحکم موج گسترده از فعالیت های جامعه روشنفکری کشور بزبان قدرت مطلقه تغییر نموده و دستگاه قدرت ناگزیر گردید تا درین مقطع تاریخی از موضع زور و نخوت بیک عقب نشینی تاکتیکی دستیا زیده و با کنار زدن مفاد اصولنامه مصوب (۸) عقرب (۱۳۱۰) هجری - خورشیدی که در آن استبداد حاکم و حق نظارت رژیم بر قوای ثلاثه مجوز حقوقی کسب نموده بود، به انجام برخی اصلاحات و یا ریفورم غیر بنیادی در زمان صدارت سردار شاه محمود مبادرت ورزد و با تصویب قانون اساسی در (۲۹) سنبله (۱۳۴۳) هجری - خورشیدی به اعطای برخی آزادیهای مدنی و سیاسی، آزادی رسانه های گروهی و احزاب سیاسی بنحوی فریبکارانه و غیر بنیادی متوسل گردد. این مرحله که بنام دهه دموکراسی در تاریخ معاصر کشور کسب شهرت نمود، امیدهای کاذبی را در میان اقشار مختلف جامعه به شدت در حال استحاله و عقب مانده کشور به خاطر فردای عاری از استبداد و توحش ایجاد نمود اما رژیم سلطنتی علی الرغم اقدامات نمادین فوق از سیاستهای عوام فریبانه گذشته عدول نورزیده، تبعیض خشن قومی، زبانی، مذهبی و محرومیت های گسترده سیاسی و مدنی در سطوح و ابعاد مختلف که با ابزارهای سرکوب هژمونی قدرت توأم بود الی آخرین روزهای حاکمیت سلطنت و اداره جمهوری بر رهبری سردار محمد داؤد خان کماکان تداوم یافت.

بعد از سرنگونی نظام جمهوری که در نتیجه قیام مسلحانه بر رهبری حزب دموکراتیک خلق در اپریل سال (۱۹۷۸) بوقوع پیوست، رسیدگی به داعیه تساوی حقوقی اقلیت های قومی تحت عنوان حل دموکراتیک مسأله ملی در صدر آجندای وظایف دولت جدید قرار گرفته و قدمهای مؤثری در راستای امحای تبعیض قومی و دستیابی به حل بنیادی ستم ملی برداشته شد اما مفتوح شدن با مداخلات خارجی و آغاز شورشهای ضد نظام موجب گردید تا این مأمول به شکست بیا نجامد. با به قدرت رسیدن گروه های مسلح جهادی

و آغاز نبردهای فراگیر میان گروهی که به انهدام بخش قابل ملاحظه پایتخت و نابودی کلیه ساختارهای اداری ، سیاسی و زیربنای اقتصادی منتج گردید، صفحه ای جدیدی از اختلافات و منازعات ملیتی ، زبانی و مذهبی سیمای خونین میهن بلاکشیده مان را مکر نمود ، لذا استمرار نبرد های خونین و فقدان یک حاکمیت مشروع و فراگیر مرکزی درکشور باعث شد تا موضوع تعدد قومی و مذهبی درکشور خود بیکی از فکتورهای اصلی ادامه جنگ و خونریزی الی فروپاشی رژیم طالبان در اواخر سال (۲۰۰۱) مبدل - گردد.

در هم کوبی و برچیدن بساط رژیم طالبان بدست ائتلاف غرب برهبری ایالات متحده و متحدین داخلی آن که به استقرار هزاران نظامی خارجی درکشور منجر شد ، زمینه را برای تشکیل اداره جدید در کابل فراهم نموده و دورنمای روشنی گذار از یک مناسبات سنتی و عقب مانده بسوی فاز جدیدی دولت و ملت سازی یا بعبارت دیگر ایجاد دولت مدرن فراهم گردید، اما با دریغ تجارب مرتبط به ایجاد اداره مؤقت و سه دوره حکومت به اصطلاح منتخب در کابل بوضوح مبین آن است که ایجاد ساختارهای قدرت و تقسیم قدرت نه بر مبنای منافع عمومی بلکه بر بنیاد خواستهای نامشروع شرکای قدرت به شیوه غیردموکراتیک که در ان منافع گروه های مافیای قدرت تجلی یافته است ، هیچگونه اقدامات عملی در جهت دموکراتیزه ساختن میکانیسمهای قدرت و توزیع عادلانه قدرت بر مبنای اصل تخصص ، وطن دوستی و شایستگی که روند دولت و ملت سازی و هکذا حل معضل تاریخی ملی را تسهیل نماید ، تاکنون صورت نگرفته و تقسیم قدرت به شیوه انحصاری میان گروه های معین که در فقدان حق مشروع نمایندگی از ادرس ملیتها و اقوام قرار دارد زمینه را برای ایجاد مراکز متعدد قدرت، بسترهای اختلاف، توزیع غیر عادلانه صلاحیتها در دستگاه حاکمیت مرکزی فراهم نموده است، که بحران و منازعات قدرت و ادعای مبنی بر عدم مشارکت عادلانه اقوام در ساختارهای کنونی قدرت در کابل یکی از نمونه های بارز اختلافات عمیق و ریشه دار مسأله اقوام درکشور پنداشته میشود.

لذا باتوجه به مطالب که در فوق تذکریافت و نیز بر بنیاد تجارب تاریخی دولت و ملت سازی در دنیای مدرن ، حل معضل تاریخی ملی درکشور کثیرالاقوام چون افغانستان مستلزم یک مبارزه فراگیر ملی آنها فقط در وجود یک زعامت ملی و دولت ملی امکان پذیر است و این وجود دولت توانمند ملی و ساختارهای ملی درکشور است که قادر خواهند بود تادریک پیکار سر نوشت ساز سیاسی، ملی، فرهنگی و تاریخی زمینه های واقعی حل معضل ملی را فراهم نموده و به اختلافات ، ستم ، تبعیض و برتری جوئی های هژمونی تک قومی و بیعدالتها گسترده درین عرصه که موجودیت یک وطن مشترک را تهدید مینماید نقطه ای فرجام گذارد ، که مسلمان و وصول به این مأمول در وجود دولت و ساختارهای مریض گونه کنونی مقدور نبوده و لذا مردم افغانستان برای دستیابی به این هدف فوق العاده ارزشمند ملی کماکان راه طولانی درپیش خواهند داشت.